

معناشناسی سیستماتیک واژه ولایت و رسم شبکه‌های معنایی مرتبط با

واژه ولایت در آموزه‌های امام رضا علیه السلام

زهرا قاسم‌نژاد^{۱*}، زهرا رحیمی^۲

۱. استادیار دانشگاه شیراز، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، بخش علوم قرآنی و فقه

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم حدیث، گرایش تفسیر اثری، دانشگاه اصفهان، دانشکده اهل بیت علیهم السلام

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۱)

چکیده

ولایت از والاترین واژه‌ها و مفاهیمی است که از حیث معنای لغوی و اصطلاحی در کاربرد قرآنی و روایی مراتبی دارد و با مفاهیم متعددی گره خورده است. در یک سطح، ولایت به خداوند متعال منحصر است و از سویی این مقام به اذن خداوند متعال به انبیا و اولیا داده شده که ولایت آنها مقید، محدود و مأذون و در طول ولایت خداوند است. در این پژوهش با اتخاذ روش توصیفی - تحلیلی همراه با رویکرد زبان‌شناختی، مفهوم واژه ولایت در لغت و اصطلاح بررسی می‌شود و پس از تبیین مفهوم ولایت با بررسی و تحلیل واژه‌های مترادف و مرتبط با آن، ارتباط واژه ولایت با واژگانی چون توحید، امامت، هدایت، نبوت، ملکوت بیان شده و با رسم شبکه‌های معنایی به روشن‌تر شدن مفهوم ولایت از دیدگاه امام رضا علیه السلام کمک می‌شود. بر اساس یافته‌های این مقاله، ولایت از واژه‌های کلیدی است که با واژه‌های توحید، نبوت، امامت، اطاعت، عروة‌الوثقی، دین حق، هدایت و راسخون فی العلم و ولایت خداوند متعال و ملکوت‌الله مرتبط است و معتقدان به ولایت که از اهل بیت اطاعت و تبعیت کنند، نجات می‌یابند و منکران آن اهل دوزخند.

واژگان کلیدی

امام رضا علیه السلام، سیستماتیک، شبکه‌های معنایی، معناشناسی، ولایت.

مقدمه

تحلیل زبان‌شناسی واژه‌ها در قرآن و حدیث یکی از ضروریاتی است که باید به آن توجه کرد تا از این رهگذر بتوان به فهم عمیق‌تری از روایات دست یافت. یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی، معناشناسی واژه است که ابتدا به اصل و ریشه واژه و معنای کلی آن توجه می‌شود، سپس مصداق آن معنای کلی، به صورت‌های مختلف اعم از آیات و روایات و امثال و اشعار توضیح داده می‌شود. در فقه‌اللغه یا زبان‌شناسی واژگانی، بررسی ریشه‌های واژگانی، معنای مفهومی، معانی مصداقی، اشتراک لفظی یا معنوی، تضاد معنایی، مترادف معنایی و رسم شبکه‌های ارتباطاتی مانند آن، به‌علاوه جدا کردن معانی حقیقی از مجازی و استعاری و کنایی، برای تمییز دقیق معناشناختی مهم هستند.

نگارندگان در این پژوهش با نگاهی تمدنی به روایات و آموزه‌های امام رضا علیه السلام، به معناشناسی سیستماتیک واژه ولایت و ارتباط آن با سایر واژگان، همراه با رسم شبکه‌های معنایی پرداخته‌اند. ضرورت‌های نگرش تمدنی از آن‌روست که اولاً نگرش تمدنی، نگرشی فراگیر و جامع و از طرف دیگر، نگاهی است که کارآمدی نظام‌های اندیشه‌ای از رهگذر آن رخ می‌دهد. در نگاه تمدنی است که شرایط برای نهادینه کردن اجتماعی یک فکر، در گستره وسیعی فراهم می‌شود (کریمی فقهی، ۱۳۸۶: ۱۱).

با توجه به نگرش نویسندگان، پژوهش حاضر پس از مقدمه کوتاهی از علم معناشناسی و رسم شبکه‌های معنایی به بیان واژه ولایت در لغت و اصطلاح پرداخته، پس از آن، معناشناسی سیستماتیک واژه ولایت و رسم شبکه‌های معنایی مرتبط با آن در سخنان امام رضا علیه السلام بررسی و تحلیل شده و در پایان به مهم‌ترین نتایج پژوهش اشاره شده است. باید توجه داشت از آنجا که واژه ولایت بسیار گسترده است و در یک مقاله نمی‌توان از تمام مباحث آن سخن گفت، آنچه در این پژوهش بحث و بررسی می‌شود، ولاء امامت است، یعنی همان چیزی که شیعه به آن اعتقاد دارد و بر آن پافشاری می‌کند.

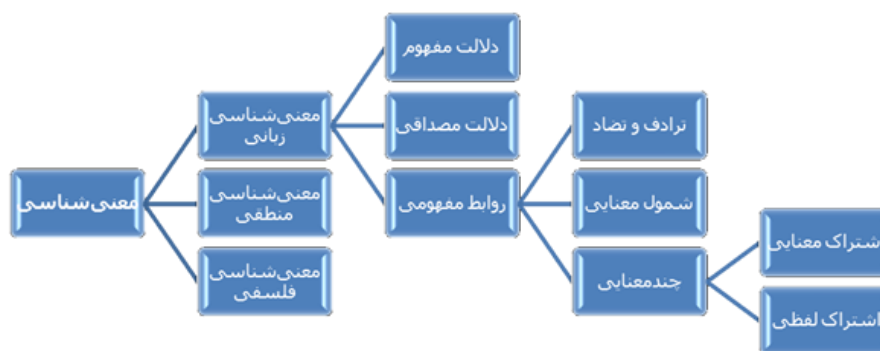
درباره پیشینه موضوع باید گفت که پس از مراجعه به پایگاه‌های اطلاعاتی مانند: www.sid.ir و www.irandoc.ac.ir و شماره‌های مختلف مجلات علمی و پژوهشی، هیچ مقاله‌ای یافت نشد که کاملاً با بحث مزبور همخوانی داشته باشد.

معناشناسی

معناشناسی (Semantics) دانش بررسی و مطالعه معانی در زبان‌های انسانی است. به‌طور کلی، بررسی ارتباط میان واژه و معنا را معناشناسی می‌گویند. به زبان دیگر «معناشناسی» که ابزاری برای شناخت معناست، باید در فضاها و محیط‌های متنوع متن‌های گوناگون، روش مناسب با کشف معنا و درخور با نوع آن متن را بیابد. پس اولاً معناشناسی به کارکشف سازوکارهای معنا می‌آید؛ ثانیاً: معناشناسی به روش احتیاج دارد؛ ثالثاً: این روش باید با نوع متن و نوع معنای نهفته شده در آن متناسب باشد (پاکتچی و همکاران، ۱۳۸۸: ۴).

علاوه بر آن وقتی عبارات مختلفی را در متن‌های گوناگون یک‌گوشه نگاه کنیم، میان واژه‌های مشابه روابط خاصی برقرار می‌شود، در زبان‌شناسی واژگانی در شاخه معناشناسی این روابط خاص به شکل اشتراک معنایی، ترادف و تضاد و ... رخ می‌نمایند (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۲۰).

اگر معناشناسی را به صورت درختی تصور کنیم، می‌توانیم آن را چنین ترسیم کنیم:



شکل ۱. نمودار درختی معناشناسی

مفهوم‌شناسی

ولایت در لغت

واژه «ولایت» در اصل از ماده «ولی» است. کلمه «الْوَلِيُّ» به معنای قُرب و نزدیک شدن و در آن دو لغت است: اول: «وَلِيَّةٌ، يَلِيهِ؛ با دو کسره از باب حَسِبَ، يَحْسِبُ؛ دوم: «وَلَاءٌ، يَلِيهِ؛ از باب وَعَدَ، يَعِدُ؛ ولی لغت دوم استعمالش کمتر است (عکبری بغدادی، ۱۴۱۰: ۶۷۲؛ فیومی، ۱۹۱۲، ماده ولی). «وَلِيْتُ عَلَى الصَّبِيِّ وَالْمَرْأَةِ»، یعنی من بر طفل و زن ولایت پیدا کردم؛ و فاعل آن وال است و جمع آن وُلَّاءٌ؛ و زن و طفل را مُوَلَّى علیه می‌گویند. عبارت «اسْتَوْلَى عَلَيْهِ» به معنای «بر او غالب شد و بر او تمکّن یافت» است (فراهیدی، ۱۴۰۹؛ جوهری، ۱۹۹۰؛ زبیدی، ۱۴۱۴؛ بستانی، ۱۹۹۳، ماده ولی). ابن منظور معتقد است این واژه یک معنای اصلی بیشتر ندارد و سایر معانی با توجه به قراین لفظیه و حالیه برای همان یک مفهوم وضع شده (ابن منظور، ۲۰۰۵، ماده ولی) و قدر مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است.

«ولایت» به دو وجه به فتح واو «وَلَايَةٌ» و کسر واو «وَلَايَةٌ» استعمال می‌شود. برخی معتقدند هر دو وجه به یک معناست: «وَلِيَ الشَّيْءَ وَوَلِيَ عَلَيْهِ وَايَةٌ وَايَةٌ» (طریحی، ۱۴۰۸، ماده ولی)؛ اما بیشتر لغت‌پژوهان معانی متفاوتی برای دو واژه الْوَلَايَةُ و الْوَلَايَةُ ذکر کرده‌اند. در منابع لغوی، ربوبیت، یاری و نصرت و محبت از معانی الْوَلَايَةُ دانسته شده است (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ماده ولی). سیبویه گفته است: «وَلَايَةٌ» با فتحه مصدر است و با کسره اسم مصدر؛ مثل اِمَارَتٍ و اِمَارَتٍ؛ نَقَابَتٍ و نَقَابَتٍ. چون اسم است برای آن چیزی که تو بر آن ولایت داری؛ و چون بخواهند معنی مصدری را اراده کنند فتحه می‌دهند و وَايَةٌ با فتحه به معنای مَحَبَّتٍ و با کسره به معنای تَوَلَّيْتُ و سلطان است (سیبویه، ۱۴۰۸، ج ۲: ۱۴۳)؛ و از ابن سبکیت وارد شده که: وَايَةٌ با کسره نیز همین معنا را دارد (ابن السکیت، ۱۹۷۰، ماده ولی).

ولایت در اصطلاح

بحث ولایت از بحث‌های کلامی - فقهی است که در علوم مختلف چون فقه، حقوق و سیاست مطرح می‌شود. ولایت در اصطلاح فقه و حقوق اولویت تصرف در اموال و امور و نیز اولویت در تدبیر و نیز رسیدگی به یک شیء یا یک شخص است. این ولایت ناشی از حقی است که هر انسان مختاری در حوزه امور فردی نسبت به اموال و افعال خود دارد. چنانچه برای برخی از افراد در اعمال این تصرفات مانعی پیش آید؛ به گونه‌ای که از انجام دادن آن ناتوان شوند، قانون به فرد یا افراد ویژه، تکلیف یا تجویز کرده است تا به‌عنوان حکم ثانوی و با شرایط خاصی در امور و اموال متعلق به آن فرد تصرف کنند. ولایت شخص بر اموال و افعال خود ناشی از نوعی رابطه وجودی بین آن دو و به حکم اولی است؛ اما ولایت ولی بر مولی علیه (صغیر، یتیم، مجنون، محجور، مفلس، اموال بی‌وارث، غایب و ...) تکلیفی شرعی یا عرفی است که برای افراد خاصی (همچون: پدر، وصی، وکیل، قاضی و حاکم، مؤمنان عادل و نیکوکار و ...) به‌عنوان حکم ثانوی اعتبار شده است (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۰).

اما مفهوم ولایت در اصطلاح سیاست و اجتماع، به جامعه و امت مربوط بوده و نیاز به ولایت، تدبیر و هدایت و رهبری در حوزه اجتماع و امت، ضروری‌تر از حوزه فردی است که در فقه مطرح می‌شود. هشام‌بن حکم در مناظره خود با عمروبن عبید که مورد تأیید و تشویق حضرت امام صادق علیه السلام قرار گرفت، این‌گونه استدلال می‌کند: «خداوند اعضای تو را به حال خود رها ننموده است، بلکه برای آنان رهبری معین کرده است - قلب - تا رفتارهای درست آنها را تأیید، موارد تردید را رفع و یقین را حاکم نماید. چگونه ممکن است این همه انسان را به حال خود و در تحیر و تردید رها سازد و رهبری برای آنها تعیین نکند تا حیرت و شک را از آنها دور نماید؟!» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۶۹).

تدبیر امور جامعه و هدایت آن تا سر حد کمال، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل جامعه و محور و مبنای تمامی امور مرتبط با آن است. به بیان دیگر: «ولایت در اصطلاح

اولی قرآنی، به هم پیوستگی، هم‌جهگی ... و حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی در یک جامعه اسلامی، متوقف بر وجود قدرت متمرکزی است که افراد جامعه را به هم پیوند دهد تا همه نشاط و فعالیت و جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها و قطب‌ها و جناح‌های مختلف جامعه را مدیریت و رهبری کند و اسم آن ولی است. اگر ولی نباشد، جامعه از هم می‌پاشد؛ چون محوری برای تجاذب و تشکل وجود ندارد و اگر متعدد باشد، اصلاً جامعه و تشکلی به وجود نمی‌آید» (خامنه‌ای، ۱۳۶۰: ۳۶).

بر اساس این دیدگاه، ولایت و سرپرستی جامعه همانند حق تصرف و اولویتی که یک فرد، نسبت به اموال و امور شخصی خود دارد، حقی اصولی و قانونمند و اولی است که بر اساس ملاک‌های ویژه‌ای برای ولی تعریف شده و به‌عنوان شأنی از شئون اوست. این حق تصرف و تدبیر از اصل عدم نفوذ هر شخص فقط بر خود و امور متعلق به خود ولایت دارد و در اموری که متعلق به او نیست و در محدوده اختیارات او قرار ندارد، حقی برای تصرف و ولایت ندارد. اصولاً حوزه مناسبات اجتماعی ظرف تحقق ملکیت و سلطنت اشخاص نیست تا قاعده سلطنت در آن جاری شود. به تعبیر دیگر، جریان اصل عدم نفوذ در «امرالناس» است و در حوزه امور اجتماعی یا «امرالله» نمی‌توان به آن تمسک کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۴۹).

بنابراین مفهوم ولایت در رابطه با جامعه همان حکومت و زمامداری است و منظور از ولایت، سرپرستی و تصدی امور به حکم عقل و شرع است و شخص حاکم را والی و ولی امر می‌نامند (دفتر امور نیروی انسانی معاونت آموزش، ۱۳۷۲: ۱۱).

معناشناسی سیستماتیک ولایت در آموزه‌های امام رضا علیه السلام

یکی از اسمای حسناى خداوند متعال «ولی» است و تنها «ولی» نیز اوست «فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِیُّ» (شوری: ۹) یعنی ولایت به معنای سرپرستی، مخصوص خدای سبحان است؛ زیرا بر اساس توحید افعالی و اینکه مؤثر حقیقی در هر چیز خداوند است، معقول نیست که موجودی

غیر از خداوند توان آن را داشته باشد که سرپرست شیء یا شخصی باشد. بنابراین اسلام حاکمیت ولایت تشریحی را مختص و منحصر به خدا می‌داند و آن را از غیر خدا نفی می‌کند. امام علیه السلام پس از آن که ولایت را از آن خدا می‌دانند در حدیث سلسله‌الذهب به چگونگی ظهور و بروز حاکمیت خدا در زمین و تجلی او در بین مؤمنان و انسان‌های زمینی اشاره می‌فرمایند. امام فرموده‌اند: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حَصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۳۴).

در این روایت امام علیه السلام ارتباط عمیقی را بین توحید و ولایت برقرار می‌کنند. ایشان وصول به مقام توحید را حصنی می‌دانند که انسان را محصون می‌دارد و برای چنین ورود و وصولی باید از مقام ولایت مدد خواست و بدون ولایت ورود در حصن توحید غیرممکن است؛ زیرا باید توحید حقیقی را در مرآت ولایت دید و معنای مرآتی خدا، همان ولایت است (تهرانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۳). با این توضیح که ولایت خدا به معنای همراهی و معیت او با مخلوقات است و رسیدن به مقام ولایت الهی هم به این معنا بوده که شخص این معیت و همراهی را بالعیان دیده و در سیر و سلوک تجربه کرده است، پس حجابی بین او و خدا نیست و بالطبع آن کس که بیشترین مقام قرب و معیت را دارد و معنا در او پیدا کرده است، خودش هیچ نیست و هر چه بخواهد و انجام دهد، خواسته خدا و اراده اوست که به تعبیر عرفانی برخوردار از ولایت مطلقه، کلیه الهیه است و مظهر اعلاي آن حقیقت محمدیه و ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر بوده‌اند که اول ما خلق الله هستند (قیصری، ۱۳۶۷: ۵۵-۵۷). گرچه حدیث شریف سلسله‌الذهب با عبارات اندکی متفاوت بیان شده است، در عین حال تواتر معنوی آن را می‌توان یافت، که بیانگر پیوند توحید و ولایت است، بلکه هدف اصلی این روایت بیان همین پیوند است؛ زیرا عموم مردم دیار نیشابور که مستمع امام بودند، اهل سنت بودند و نگاه آنان به ولایت اهل بیت علیهم السلام نگاه سرسپردگی و مرآتیت حق نبود، به همین سبب حضرت فرمودند: گرچه توحید اصل و

اساس است و دژ محکم و حصن حصین الهی است، مسیر رسیدن به توحید حقیقی و یافتن توحید ناب و پرستش اثرگذار، گرفتن حقایق از امام و پیروی از اوست.

اما مصداق واژه ولایت در آموزه‌های امام رضا علیه السلام در بیشتر موارد، اهل بیت علیهم السلام به‌ویژه امام علیه السلام است، هر چند در مواردی به شیعیان نیز اطلاق شده که در این موارد واژه ولایت به کلمه اهل اضافه شده است. امام علیه السلام در پاسخ به یکی از اصحاب می‌فرمایند: «عن یونس بن عبدالرحمن قال: سئل أبو الحسن الرضا علیه السلام وأنا حاضر فقال: جعلت فداک تأذن لی فی السؤال فإن لی مسائل؟ قال: سل عما شئت قال له: جعلت فداک رفیق کان لنا بمکة فرحل عنها إلی منزله ورحلنا إلی منازلنا، فلما أن صرنا فی الطريق أصبنا بعض متاعه معنا، فای شیء نضع به؟ قال: فقال تحملونه حتی تحملوه إلی الکوفة قال: لسنا نعرفه ولا نعرف بلده ولا نعرف کیف نضع؟ قال: إذا کان کذا فبعه وصدق بئمنه قال له: علی من جعلت فداک: قال علی أهل الولاية» (عطاردی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۱۱) در اینجا واژه «اهل الولاية» به معنای شیعیان است.

بررسی و مطالعه روایات امام رضا علیه السلام مربوط به بیان مسئله ولایت، نشان می‌دهد که کلمه ولایت علاوه بر ارتباط عمیقی که با توحید دارد، با واژه‌های نبی، وصی نبی، امامت، اطاعت، اولی الامر، عروه الوثقی، حجت، هدایت، نور و دین حق در ارتباط است.

در اولین مرحله امام علیه السلام فلسفه ولایت را مطرح می‌کنند که ولایت ادامه نبوت است: «وسألتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَمَا عَلَامَةُ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ فَقَالَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَالْحُجَّةَ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْقَائِمَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّاطِقَ بِالْقُرْآنِ وَالْعَالِمَ بِالْأَحْكَامِ أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيَّ أُمَّتِهِ وَوَصِيُّهُ عَلَيْهِمْ وَوَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۳۳).

امام در این سخن خود بیان می‌کنند که پس از مسئله نبوت پیامبر گرامی اسلام، موضوع جانشینی پیامبر مطرح می‌شود که جانشینان پیامبر دارای مقام امامت هستند که این مقام سبب ولایت بر مردم می‌شود، به همین علت بحث اطاعت مطرح شده است. همان‌گونه که اطاعت از خداوند متعال و رسول گرامی اسلام واجب است، اطاعت از وصی پیامبر که

ولی امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود نیز واجب خواهد بود. به همین علت است که در حدیث بالا امام علیه السلام جانشینان رسول خدا را مفروض الطاعة دانسته‌اند و به آیه شریفه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول» استناد می‌کنند. در این آیه شریفه، وصی پیامبر اولی الامر دانسته می‌شود. واژه «اولی الامر» تنها یک بار در قرآن آمده و آن هم در همین آیه است. واژه «اولو» از اسماء دائم‌الاضافه است که معنای جمع دارد بدون آنکه مفرد داشته باشد و به معنای «صاحبان» است مانند «اولوالعلم» یعنی صاحبان علم. واژه «امر» در لغت به دو معنا آمده است: ۱. فرمان دادن در مقابل نهی مانند «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ»؛ ۲. به معنای کار و شأن که جمع آن امور است، مانند: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ». «امر» در واژه «اولوالامر» به هر معنا که باشد در متفاهم عرفی آن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا مفهوم «اولی الامر» مفهومی کلی است و بر کسانی که زمام امور جامعه را به دست می‌گیرند و آحاد جامعه را تحت فرمان خود دارند، منطبق می‌شود. لیکن به طور قطع این معنای لغوی منظور قرآن نیست و چنین تفسیری از آیه کریمه فوق با سیاق آیه به کلی بیگانه خواهد بود و روشن است که تفسیر آیات قرآن را تنها با اتکای به معنای لغوی کلمات نمی‌توان پذیرفت، بلکه باید علاوه بر لغت، عوامل دیگری همچون سیاق آیه، شأن نزول و برخی جهات دیگر را در مسئله دخیل دانست. بنابراین در تبیین معنای «اولی الامر» به عنوان زمامدارانی که خداوند مؤمنان را به طور مطلق به اطاعت از آنان موظف کرده، سه احتمال متصور است:

۱. مردم کسی را برای چنین مقامی انتخاب کنند و او را رهبر قرار دهند.
 ۲. خود با زور و تزویر چنین مقامی را اشغال کند و بر جامعه مسلط شود.
 ۳. خداوند او را به چنین مقامی نصب کند.
- احتمال اول و دوم منتفی است؛ زیرا به موجب ادله عقلی و نقلی، کسی جز ذات مقدس خداوند، بالاصاله حق حاکمیت بر مردم را ندارد. بنابراین احتمال سوم یعنی ضرورت نصب زمامدار توسط خداوند باقی می‌ماند. از حصر ولایت الهی به راحتی می‌توان چنین نتیجه گرفت که از میان آدمیان تنها کسی شایستگی تصدی امر حکومت را دارد که

معصوم باشد و خداوند تمامی شئون و نیازهای علمی و عملی او را تأمین و تضمین کند؛ زیرا امر به اطاعت بی قید و شرط از فرامین حاکم غیر معصوم از سوی خداوند معقول نیست و تنها معصوم است که علمش علم الله و کردارش فعل الله است (جمعی از نویسندگان، بی تا: ۱۶۷).

از دیدگاه امام علی (ع) این صاحبان امر، عروه الوثقی هستند: «وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَمَا عَلَامَةُ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ فَقَالَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَالْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْقَائِمَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّاطِقَ بِالْقُرْآنِ وَالْعَالِمَ بِالْأَحْكَامِ أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَوَصِيُّهُ عَلَيْهِمْ وَوَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْمَفْرُوضِ الطَّاعَةَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْمَوْصُوفُ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ الْمُنْتَبِتُ لَهُ الْإِمَامَةُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ بِقَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَعِزْ مَنْ أَعَانَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَأَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَخَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُسَيْنُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبْنَا خَيْرَةِ النَّسْوَانِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَهُمْ عَتْرَةُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَعْرُوفُونَ بِالْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ عَصْرِ وَرَمَانٍ وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَأَوَانٍ وَهُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۰).

واژه «العروة الوثقى» در قرآن مجید، دو مرتبه آمده است: در سوره بقره: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (بقره: ۲۵۶) و آیه شریفه: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (لقمان: ۲۲).

در آیه اول «ایمان به خدا» و در آیه دوم «توجه به خدا»، به صورت «العروة الوثقی» ذکر می‌شود. «العروة الوثقی» از نظر لغوی به معنای دستگیره محکم است (ابن منظور، ۲۰۰۵، ماده وثق). خداوند متعال از باب تشبیه معقول به محسوس چیزهایی که با حواس ظاهری حس نمی‌شوند را به چیزی تشبیه کرده است که با حواس ظاهری ما درک می‌شود و به این معناست که ایمان به خدا و توجه به سوی خدا مانند تمسک به دستگیره‌ای محکم مانع از افتادن و سقوط در ورطه کفر و الحاد و انحراف می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۶۳۱). در روایات، اهل بیت علیهم السلام مصداق این واژه ذکر شده است.

در روایات دیگری امام علیه السلام هنگام بیان موضوع ولایت ائمه علیهم السلام صاحبان ولایت بر امت را که اولی الامر هستند، حجت خدا بر روی زمین، نور، و هدایت می‌دانند. امام علیه السلام می‌فرماید: «مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلا يَأْتِيهِمْ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ قَالَ يَقُولُ وَ اللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ وَ الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا قَالَ النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۶۵).

و از آن جنبه که ولایت عین هدایت، نور و دین حق است، امام اطاعت‌کنندگان از ولایت را مؤمن و منکران مقام ولایت را کافر می‌دانند: «وَالْمُفَارِقُ لَنَا وَالْجَاهِدُ لَوْلَا يَتَنَا كَافِرٌ - وَ مُتَّبِعُنَا وَ تَابِعُ أَوْلِيَانَا مُؤْمِنٌ، لَا يُحِبُّنَا كَافِرٌ وَ لَا يُبْغِضُنَا مُؤْمِنٌ - وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ يُحِبُّنَا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَبْعَثَهُ مَعَنَا، نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ تَبِعَنَا، وَ هَدَى لِمَنْ اهْتَدَى بِنَا - وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَّا فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ» (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۱۰۲). امام در این سخن پذیرش ولایت را شرط ایمان دانسته و جدایی از ولایت را خروج از اسلام معرفی می‌کند. ارتباط واژه ولایت با هدایت و حق را می‌توان در این سخن امام علیه السلام که: «وَكُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَ الْهُدَى» به وضوح دید که امام مخالفت با مقام ولایت را جدایی از حق و هدایت می‌دانند.

امام علیه السلام در موارد بسیاری در کنار واژه امامت و ولایت، هدایت را مطرح و امام را ائمه الهدی معرفی کرده‌اند و از طرفی در بحث ولایت در یکی از روایات و سخنان خود به آیه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (غافر: ۷) استناد می‌کنند. بحث هدایت، امامت و استناد به آیه حمل عرش ما را به این نتیجه می‌رساند که امام علیه السلام به صورت غیرمستقیم بحث ملکوت و ارتباط آن با مقام ولایت و امامت را مطرح کرده‌اند. ملکوت در قرآن از خداوند متعال که رب عرش عظیم است، شروع می‌شود. قرآن نظام عرش را مطرح می‌کند که خداوند رب عرش است. عرش حقیقی است از حقایق خارجی، که در آیات به آن اشاره شده است: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (اعراف: ۵۴). علامه می‌فرماید: کلمه عرش، به معنای مقامی است موجود که جمیع سرنخ‌های حوادث و امور در آن متراکم و جمع است، از آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَنِ شَفِيعَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس: ۳) به خوبی استفاده می‌شود، چون این آیه استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر نموده، و از وجود چنین صفتی برای خدای تعالی خبر می‌دهد (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۱۵۸). بنابراین عرش مقامی است که تمامی تدابیر عمومی عالم از آنجا منشأ گرفته و اوامر تکوینی خدا از آنجا صادر می‌شود (طوسی، بی تا، ج ۵: ۴۵۱) و آیه شریفه: «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ» (بروج: ۱۵ - ۱۶) و آیه: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ» (زمر: ۷۵) نیز اشاره به این معنا دارد، چون محل کار ملائکه را که واسطه‌ها و حاملان اوامرا و و به‌کار زنان تدابیر او هستند، اطراف عرش دانسته است. و همچنین آیه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (غافر: ۷) علاوه بر اینکه مانند آیه قبلی احتفاف ملائکه را به عرش ذکر می‌کند، بیان می‌دارد، کسانی هم هستند که عرش پروردگار را حمل

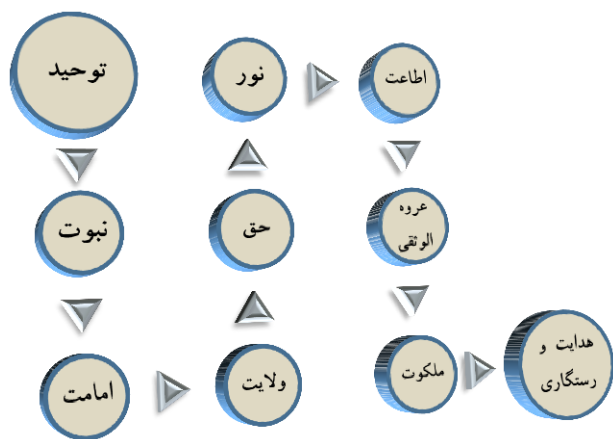
می‌کنند، و معلوم است که این اشخاص کسانی باید باشند که چنین مقامی رفیع و موجود عظیمی که مرکز جمیع تدابیر الهی و مصدر آن است، قائم به وجود آنان باشد. امام رضا علیه السلام نیز در میان آیات مختلف تنها به این آیه استناد کرده‌اند تا بحث ملکوت و مقام ولایت را روشن کرده باشند.

در مقام عرش الهی، انبیا حاملان عرشند که اجرای بخشی از تدابیر خداوند یعنی هدایت انسان‌ها را بر عهده دارند و از آنجا که عرش علاوه بر آنکه مقام تدبیر است و جمیع موجودات را در جوف خود جای داده است، مقام علم هم هست، انبیا از علم حضوری برخوردارند و با ولایتی که در نفوس مردم دارند، به امر هدایت می‌پردازند.

بنابراین پیامبران می‌توانند به وسیله ارتباطی که با ملکوت دارند، به هدایت انسان‌ها بپردازند. در قرآن کریم مقام امامت بیانگر نوعی ارتباط با ملکوت است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴). در این آیه شریفه پس از مقام نبوت، مقام امامت به ابراهیم بخشیده می‌شود، برای بیان مقام امامت، باید به کلماتی توجه داشت که با واژه امامت در ارتباطند. قرآن کریم هر کجا نامی از امامت می‌برد، در ادامه متعرض هدایت می‌شود. تعرضی که گویی می‌خواهد کلمه مذکور را تفسیر کند؛ از آن جمله در ضمن داستان‌های ابراهیم می‌فرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (انعام: ۸۴) و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِرِينَ» (انبیاء: ۷۳). و فرموده است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بآيَاتِنَا يوقنون» (سجده: ۱۰). در این آیات وصفی که از امامت شده، وصف تعریف است و می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند و از سوی دیگر همه جا این هدایت را به «امر» مقید کرده است. این یعنی هدایتگری امام به وسیله امری الهی صورت می‌گیرد. مقصود از

«امر الهی» امر و فرمان تشریحی نیست؛ بلکه فرمان تکوینی است که در آیه «أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲) معرفی می‌شود. دلیل بر این مطلب آن است که امامت مستلزم هدایتگری است، پس جعل امامت برای ابراهیم علیه السلام سبب اعطای مقام هدایتگری به وی خواهد بود، و از آنجا که ابراهیم قبل از امامت به لحاظ نبوت و پیامبریش مقام هدایتگری به معنای ارائه طریق داشته است، ناگزیر هدایتگری ناشی از امامت به معنای ارائه طریق نیست؛ بلکه مفهوم ایصال به مطلوب دارد. از سوی دیگر ایصال به مطلوب نوعی تصرف تکوینی در نفوس برای سیر دادن آنان به سوی کمال است. پس باید مقصود از «امر الهی» که سبب این هدایت و تصرف است، فرمان ایجاد و تکوینی باشد. واژه امر می‌فهماند که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می‌گیرد و این امر همان است که می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲). بنابراین امر الهی که آیه آن را ملکوت خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می‌شوند، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان و خالی از تغییر و تبدیل و امر همان چیزی است که مراد به کلمه «کن» آن است و آن غیر از وجود عینی اشیا چیز دیگری نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۱۷۱-۱۷۲).

خلاصه کلام آنکه امام هدایت‌کننده‌ای است که با در اختیار داشتن امر ملکوتی، هدایت می‌کند، پس امامت از نظر باطن، نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش چون هدایت انبیا و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالاخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق را گرفتن و به راه حق رساندن است (همان). بنابراین نوعی از ملکوت در قرآن کریم، به ولایتی مربوط می‌شود که امام در نفوس مردم دارد. از اینجا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است.

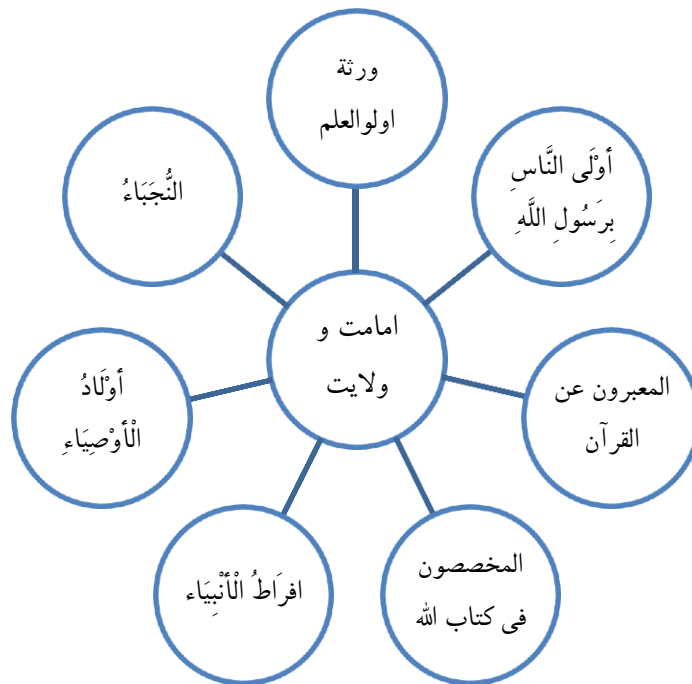


شکل ۲. نمودار سیستمی واژه ولایت

از دیدگاه امام رضا علیه السلام امامی که در نفوس مردم ولایت دارد، دارای ویژگی‌های برجسته‌ای است که امام در برخی از سخنان خود به آن اشاره کرده‌اند و می‌فرمایند: «نَحْنُ النَّبِيُّ وَنَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ - وَنَحْنُ أَوْلَادُ الْأَوْصِيَاءِ - وَنَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ - فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى، قَدْ عَلَّمْنَا وَ بَلَّغْنَا مَا عَلَّمْنَا وَ اسْتَوْدَعْنَا عِلْمَهُمْ - وَنَحْنُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ - وَنَحْنُ وَرَثَةُ أَوْلَى الْعِلْمِ - وَأَوْلَى الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۱۸). در این روایت امام رضا علیه السلام اهل بیت عصمت و طهارت را صاحبان علم می‌دانند. واژه‌ای که در قرآن هم به کار رفته است. علم از دیدگاه اسلام و قرآن، آن بینش و فهمی است که انسان را به خدا نزدیک کند و او را در پیمودن مسیر عبودیت و بندگی یاری دهد (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹، ج ۶: ۲۵۳).

در روایت دیگری می‌فرمایند: «وَهُمُ الْمُعْبَرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ النَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَ الْعِفَّةُ وَ الصَّدَقُ وَ الصَّلَاحُ وَ الْجِتْهَادُ وَ أَدَاءُ

الْأَمَانَةَ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَطُولُ السُّجُودِ وَقِيَامُ اللَّيْلِ وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَحُسْنُ الصُّحْبَةِ وَحُسْنُ الْجَوَارِ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۶۶).



شکل ۳. نمودار ویژگی‌های امام و مقام ولایت

در پایان باید گفت از دیدگاه امام رضا علیه السلام موضوع ولایت در کنار نبوت از اساسی‌ترین فلسفه‌های آفرینش است. امام به استناد از پیامبر نقل می‌کند: «يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عليه السلام وَلَا الْحَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَنَا» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۵۳). آفرینش همه هستی به علت وجود مقام نبوت و امامت است که بر هستی ولایت دارند. این موضوع باید از آغاز زندگی تا پایان مورد توجه قرار گیرد. امام علیه السلام در روایتی به موضوع ولایت در هنگام دفن میت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِذَا حَضَرَتِ الْمَيِّتَ الْوَفَاءُ فَلَقْنَهُ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْإِقْرَارَ بِالْوَلَايَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِ وَالْأَيْمَةَ عليه السلام وَاحِدًا وَاحِدًا».

امام علیه السلام در روایتی با استناد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌کند، مقام ولایت که به اهل بیت و پیامبر اسلام اختصاص دارد از مقام سایر انبیا و ملائکه والاتر است «عَبْدُ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيُّ ع فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَانْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَلِلْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَخُدَامُ مُحِبِّينَا يَا عَلِيُّ» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵). پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام نبوت با سایر انبیا مشترک است، اما مقام ولایت پیامبر سبب می‌شود که ایشان افضل انبیا باشد و پس از پیامبر اهل بیت افضلند، به گونه‌ای که ملائکه خدام اهل بیت و دوستان ایشان هستند.

در مباحثی که امام علیه السلام پیرامون موضوع ولایت مطرح می‌کنند، بیشترین تأکید را در اثبات مقام ولایت امام علی علیه السلام دارند و به همین سبب در بیشتر روایاتی که از امامت و ولایت سخن می‌گویند نام امام اول را ذکر می‌کنند و این موضوع یعنی در جامعه امام علیه السلام اختلاف بر سر امامت و ولایت امام علی علیه السلام وجود داشته است و امام در صدد حل این مشکل بوده‌اند و از طرفی در زمان امام رضا علیه السلام برای اولین بار گفتمان امامت و گفت‌وگو در باب ولایت ائمه معصومین علیهم السلام به طور جدی در جامعه رواج یافت و تقیه در موضوع ولایت نسبت به زمان‌های قبل برداشته شد؛ این موضوع را می‌توان در احتجاجات آن حضرت مشاهده کرد و از همین روست که بیشتر معارف سنگین حول مقامات ائمه علیهم السلام در دوره ایشان آشکار شد و زمینه‌ای پدید آمد تا معارف بیشتری در این حوزه، همچون زیارت جامعه کبیره و زیارت ائمه المومنین، در زمان امام هادی علیه السلام بیان شوند و بستر معرفی امام و امامت از نو احیا شود. چنانچه انسانی ولایت امام علی علیه السلام را بپذیرد، ولایت

سایر ائمه را هم خواهد پذیرفت. در روایاتی هم امام به اثبات امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام می‌پردازند: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي هَزِيلٍ [الْهَذِيلِ] وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَمَا عَلَامَةُ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ فَقَالَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَالْحُجَّةُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْقَائِمُ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّاطِقُ بِالْقُرْآنِ وَالْعَالِمُ بِالْأَحْكَامِ أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَوَصِيَّهُ عَلَيْهِمْ وَوَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْمَفْرُوضِ الطَّاعَةَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْمَوْصُوفُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ الْمُنْتَبِتُ لَهُ الْإِمَامَةُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍ بِقَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاصْطَلْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَعِزْ مَنْ أَعَانَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَأَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَخَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۷۹).

امام علیه السلام ولایت را مایه عزت انسان‌ها می‌دانند و به همین علت به بیان نگرش و دیدگاه انسان‌ها به موضوع ولایت و پیامدهای آن توجه دارند و در برخی سخنان خود به آن اشاره کرده‌اند. از منظر امام علیه السلام انسان‌ها در برخورد با مسئله امامت و ولایت به دو دسته تقسیم می‌شوند. عده‌ای ولایت را می‌پذیرند و از دستداران ولایتند و برخی منکر ولایتند. در اینجا لازم است سخنان امام علیه السلام در مورد این دو گروه معناشناسی شود. گروه اول معتقدان به ولایت اهل‌البيت هستند. اولین کسانی که به ولایت اهل‌البيت شهادت داده‌اند انبیای الهی بوده‌اند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةِ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۸۰). بنابراین در سخن امام، موضوع ولایت موضوع عام و مربوط به همه امت‌هاست و شرط رسیدن به مقام نبوت برای هر پیامبری، اقرار به ولایت امام علی علیه السلام بود. امام علیه السلام درجات معتقدان به ولایت را مختلف می‌دانند. در یک سخن همه کسانی را که ولایت اهل‌البيت را قبول دارند «اهل ولایه» معرفی می‌کنند: «یونس بن عبد الرحمن قال: سئل أبو الحسن الرضا عليه السلام وأنا

حاضر فقال: جعلت فداک تأذن لی فی السؤال فإن لی مسائل؟ قال: سل عما شئت قال له: جعلت فداک رفیق کان لنا بمکة فرحل عنها إلى منزله ورحلنا إلى منازلنا، فلما أن صرنا فی الطريق أصبنا بعض متاعه معنا، فای شیء نضع به؟ قال: فقال تحملونه حتی تحملوه إلى الکوفة قال: لسنا نعرفه ولا نعرف بلده ولا نعرف کیف نضع؟ قال: إذا کان کذا فبعه وصدق بضمنه قال له: علی من جعلت فداک: قال علی أهل الولاية» (عطاردی، بی تا، ج ۲: ۳۱۱). اهل الولاية مترادف با واژه شیعه است که معتقد به ولایت ائمه اطهارند.

در روایت دیگری می‌فرماید: «لَیْسَ کُلُّ مَنْ قَالَ بَوْلَايِنَا مُؤْمِنًا وَلَکِنْ جُعِلُوا أُنْسًا لِلْمُؤْمِنِينَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۲۴۴). این اولین مرحله از پذیرش ولایت محسوب می‌شود که پذیرش با زبان است. اما امام از عده‌ای سخن می‌گویند که حق ولایت را به‌خوبی شناخته‌اند، ایشان این عده را دارای اوصاف زیر می‌دانند: «هُمُ أَهْلُ الدِّينِ وَالْوَرَعِ وَالسَّمْتِ الْحَسَنِ وَالتَّوَاضُعِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ وَجِلَّةَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالسَّتْمَةِ نَاطِقَةً بِفَضْلِكَ وَأَعْيُنُهُمْ سَاكِبَةٌ تَحَنُّنًا عَلَیْكَ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَوَلَدِكَ يَدِينُونَ لِلَّهِ بِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَجَاءَهُمْ بِهِ الْبُرْهَانُ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ أَوْلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ مُتَوَاصِلُونَ غَيْرُ مُتَقَاطِعِينَ مُتَحَابُّونَ غَيْرُ مُتَبَاغِضِينَ» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۶۱)؛ این عده هستند که نامشان در آسمان و زمین هفتم ثبت شده است.

اینان مؤمن واقعی هستند و ملائکه بر آنها سلام می‌دهند و برایشان استغفار می‌کنند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُصَلِّي عَلَيْهِمْ وَتُؤْمِنُ عَلَيْهِمْ وَتُسَبِّحُهُمْ وَتُسْتَعْفِرُ لَهُمْ لِلْمُذْنِبِ مِنْهُمْ وَتَشْهَدُ حَضْرَتَهُ وَتَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۶۱). در روایت دیگری امام علیه السلام علاوه بر مسئله استغفار ملائکه، خادم بودن ملائکه را نیز بیان می‌دارند: «وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُحِبِّينَا يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَ وَكَالْحَوَاءَ وَكَالْجَنَّةَ وَكَالنَّارَ وَكَالسَّمَاءَ وَكَالْأَرْضَ فَكَيْفَ لَأَ» (صدوق، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۵۴).

و بالأخره امام علیه السلام موضوع ولایت را جداکننده حق از باطل و بهشت از جهنم می‌دانند: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مَنْ أَطَاعَنِي وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام بَعْدِي وَأَقْرَبَ بَوْلَايَتِهِ وَأَصْحَابُ النَّارِ مَنْ سَخِطَ الْوَلَايَةَ وَتَقَضَّى الْعَهْدَ وَقَاتَلَهُ بَعْدِي» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۲۰۳).

در آموزه‌های امام علیه السلام اعتقاد به ولایت با حب و ولایت متفاوت است، تنها کسانی از اهل ولایت نجات می‌یابند که از اهل بیت تبعیت کنند «مَنْ تَبِعَنَا نَجَا» و تنها این عده‌اند که مؤمن نامیده می‌شوند: «وَمَتَّبِعُنَا وَتَابِعْ أَوْلِيَائِنَا مُؤْمِنٌ» حال آن کس که تابع اهل بیت باشد، به ایشان عشق هم می‌ورزد «لَا يُبْغِضُنَا مُؤْمِنٌ» با توجه به این سخن و آموزه امام علیه السلام کسی که مؤمن شد، امام را دوست دارد و مؤمن نخواهد شد مگر آنکه از امام تبعیت کند و این انسان است که با انبیا و اهل بیت مبعوث خواهد شد: «وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُحِبُّنَا كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُبْعَثَهُ مَعَنَا، نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ تَبِعَنَا، وَهُدًى لِمَنْ اهْتَدَى بِنَا - وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَّا فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ». بنابراین زمانی اسلام یک مسلمان پذیرفته می‌شود که از اهل بیت باشد، راه «منا» شدن تنها با اطاعت از اهل بیت است که در آیه قرآن هم داریم: «اطيعوا الله».

اثر اعتقاد به ولایت در مؤمن واقعی، باید در جامعه نمود عینی داشته باشد و جامعه را بهره‌مند کند. امام علیه السلام رفع نیازهای یکدیگر را راهکاری عملی برای اتصال به ولایت اهل بیت (که امتداد ولایت الهی است) می‌دانند: «مَنْ آتَاهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فِي حَاجَةٍ فَإِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَأَقَهَا إِلَيْهِ فَإِنْ قَبِلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَصَلَهُ بَوْلَايَتِنَا وَهُوَ مَوْصُولٌ بَوْلَايَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَإِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شُجَاعاً مِنْ نَارٍ يَنْهَشُهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَغْفُورٌ لَهُ أَوْ مُعَذَّبٌ فَإِنْ عَذَّرَهُ الطَّالِبُ كَانَ أَسْوَأَ حَالاً» (دیلمی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۴۲).

در برابر معتقدان به ولایت، عده‌ای منکر ولایت هستند که امام آنها را این‌گونه معرفی می‌کنند: «كُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَالْهُدَى وَهُمْ الْمُعْبَرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَالنَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰: ۳۶۱). در روایت

دیگری امام علیه السلام این عده را ناشنوا دانسته‌اند و می‌فرمایند: «يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا فَقَالَ علیه السلام إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ وَالذِّكْرُ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِالْعُمَيَّانِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَنْقِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِيهِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ سَمْعًا فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَجْتَ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ» (طبرسی، بی تا، ج ۲: ۴۱۳). این عده‌اند که اهل آتشند: «وَأَصْحَابُ النَّارِ مَنْ سَخِطَ الْوَلَايَةَ وَتَقَضَى الْعَهْدَ وَقَاتَلَهُ بَعْدِي».

امام ولایت را سنگری می‌دانند که دارای درب‌های ورود و خروج است. شرط ورود، پذیرش مسئله ولایت و امامت اهل بیت است، اما امام ورود به سنگر ولایت را دائمی نمی‌دانند، بلکه ایشان از انسان معتقد به ولایت می‌خواهند تا دائماً مواظب افکار و اعتقادات و اعمال خود باشد؛ زیرا برخی از اعتقادات و رفتارها سبب خروج از سنگر ولایت می‌شوند. امام در پاسخ به پرسش مخلوق یا غیرمخلوق بودن جهنم و بهشت می‌فرمایند: اگر کسی معتقد به غیرمخلوق بودن شود، از ولایت ما نیست: «إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مَقْدَرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ علیه السلام لَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَكَذَّبَنَا وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَيُخَلِّدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرِئِيلُ علیه السلام فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاولَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَأَفَعْتُ خَدِيدَةَ فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ علیه السلام فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ» (عطاردی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۹). و در بحث کلامی دیگری نیز امام همین مسئله خروج از ولایت را مطرح کرده‌اند: «سَمِعْتُ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بَعْلَمٍ وَقَادِرًا بِقُدْرَةٍ وَحَيًّا بِحَيَاةٍ وَقَدِيمًا بِقَدَمٍ وَسَمِيعًا بِسَمْعٍ وَبَصِيرًا بِبَصَرِهِ فَقَالَ علیه السلام مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدْ أَخَذَ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ...» (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۴۴).

از طرف دیگر ولایت در نگاه امام علیه السلام موضوعی است که از اعتقاد شروع می‌شود و در جامعه به مسائل عینی پیوند می‌خورد و حوزه فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. امام علیه السلام ولایت را به حکومت پیوند زده‌اند و امام را حاکم جامعه اسلامی می‌دانند. بیشترین مخالفت منکران ولایت از این جنبه است که ولایت با حکومت ارتباط و پیوند وثیق دارد. امام رضا علیه السلام، امام را نظام دین و عزت مسلمین می‌دانند که از سیاست آگاه و شایسته ریاست و حکومت است: «الْإِمَامُ نِظَامُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْظُ الْمُتَافِقِينَ وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِذْ رَامُوا إِقَامَةَ إِمَامٍ بِأَرَائِهِمْ وَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ وَالْإِمَامُ مُضْطَلَعٌ بِالنُّبُوَّةِ مُضْطَلَعٌ بِالْأَمْرِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مُسْتَحِقٌّ لِلرِّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ...» (حرانی، ۱۳۶۳ق: ۴۳۶). ارتباط ولایت با حکومت اسلامی از آن جنبه است که حکومت اسلامی حکومتی الهی محسوب می‌شود و ولایت در حکومت اسلامی مشروعیت الهی دارد و این شارع مقدس است که به مقام ولایت به‌عنوان گرداننده حکومت اسلامی مشروعیت می‌بخشد، بنابراین بین حکومت اسلامی و ولایت تلازم و همبستگی تام برقرار است و هر دو مشروعیتی الهی دارند. امام علیه السلام در سخنی با مأمون به این موضوع اشاره می‌فرماید: «إِنَّ الْمَأْمُونَ قَالَ لِلرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ عَرَفْتُ فَضْلَكَ وَعِلْمَكَ وَزُهْدَكَ وَوَرَعَكَ وَعِبَادَتَكَ وَأَرَاكَ أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ مِنِّي إِنْ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أُغْزَلَ نَفْسِي عَنِ الْخِلَافَةِ وَأَجْعَلَهَا لَكَ وَأَبَايَعَكَ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَجَعَلَهَا اللَّهُ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاسِ الْبَيْسَكُ اللَّهُ وَتَجْعَلَهُ لغيرِكَ وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ تَجْعَلُ لِي مَا لَيْسَ لَكَ» (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۲۲).

نتیجه‌گیری

در بینش توحیدی تنها ولی خداست، از نگاه امام رضا علیه السلام ولایت با توحید گره خورده است؛ زیرا ظهور و بروز حاکمیت خدا در زمین و تجلی او در بین مؤمنان و انسان‌های زمینی با امر ولایت امکان‌پذیر خواهد بود. ولایت علاوه بر ارتباط با توحید با واژگانی

چون نبوت، نبی، وصی نبی، امامت، اطاعت، اولی الأمر، عروه الوثقی، حجت، هدایت، نور، دین حق در ارتباط است. و از آن جنبه که ولایت عین هدایت، نور و دین حق محسوب می‌شود، امام رضا علیه السلام اطاعت‌کنندگان از ولایت را مؤمن و منکران مقام ولایت را کافر می‌دانند. ایشان با مطرح کردن بحث هدایت و استناد به آیه هفت سوره غافر به صورت غیرمستقیم بحث ملکوت و ارتباط آن با مقام ولایت و امامت را مطرح کرده‌اند. در مقام عرش الهی، انبیا حاملان عرشند که اجرای بخشی از تدابیر خداوند یعنی هدایت انسان‌ها را بر عهده دارند و از آنجا که عرش علاوه بر آنکه مقام تدبیر است و جمیع موجودات را در جوف خود جای داده است، مقام علم هم هست، انبیا از علم حضوری برخوردارند و با ولایتی که در نفوس مردم دارند، به امر هدایت می‌پردازند. جالب است که در سخنان امام اعتقاد به ولایت با حب ولایت متفاوت است و تنها کسانی از اهل ولایت نجات می‌یابند که از اهل بیت تبعیت کنند. ولایت در نگاه امام علیه السلام از اعتقاد شروع می‌شود و در جامعه به مسائل عینی پیوند می‌خورد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، مجد الدین (۱۳۸۳ق). *النهایه فی غریب الحدیث والأثر*، تحقیق: طاهر احمد الراوی و محمود محمد الطناحی، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیه لعیسی البابی الحلبی.
۲. ابن سکیت، یعقوب بن اسحاق (۱۹۷۰م). *اصلاح المنطق*، تحقیق احمد محمد شاکر و عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۲۰ق). *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دارالجیل.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۲۰۰۵م). *لسان العرب*، چاپ چهارم، بیروت: دار صادر.
۵. بستانی، بطرس (۱۹۹۳م). *محیط المحيط*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۶. پاکتچی و همکاران، احمد (۱۳۸۸ش). *درآمدی بر استفاده از روش های معناشناسی در مطالعات قرآنی*، مجله پژوهش دینی، شماره ۱۸.
۷. جمعی از نویسندگان (بی تا). *ولایت در قرآن*، قم: زمزم هدایت.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش). *ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت*، قم: اسراء.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۹۰م). *الصحاح*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۰. حرانی، حسن بن علی (۱۳۶۳ق). *تحف العقول*، قم: جامعه مدرسین.
۱۱. خامنه ای، سید علی (۱۳۶۰ش). *ولایت*، تهران: نشر حزب جمهوری اسلامی.
۱۲. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۵ش). *الاجتهاد والتقلید*، قم: اسماعیلیان.
۱۳. دفتر امور نیروی انسانی (۱۳۷۲ش). *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۱۴. دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۷۱ش). *ارشاد القلوب*، قم: شریف رضی.
۱۵. سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۴۰۸ق). *الکتاب*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ سوم، قاهره: مکتبه الخانجی.

۱۶. صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۲ش). *النخصال*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
۱۷. _____ (۱۳۸۵ش). *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داوری.
۱۸. _____ (۱۳۷۸ق). *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان. (۱۳۶۳)
۱۹. _____ (۱۳۹۵ق). *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیة.
۲۰. _____ (۱۳۹۸ق). *التوحید*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات*، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۳. طبرسی، احمد بن علی (بی تا). *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، بیروت: دارالنعمان.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). *مجمع البیان فی علوم القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۵. طریحی، فخر الدین محمد (۱۴۰۸ق). *مجمع البحرین*، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. عطاردی، عزیز الله (۱۳۸۸ش). *مسند الرضا*، تهران: انتشارات عطارد.
۲۸. عکبری بغدادی، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۰ق). *المقنعه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۹. فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵ش). *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، قم: انتشارات رضی.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). *العین*، تحقیق دکتر مهدی المخزومی و دکتر ابراهیم السامرائی، چاپ دوم، تهران: دار الهجرة.
۳۱. فیومی، احمد بن محمد بن علی (۱۹۱۲ق). *مصباح المنیر*، مطبوعه الامیریه.
۳۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). *تفسیر القمی*، طبیب موسوی جزائری، قم: دار الکتاب.

۳۳. قیصری، محمد داوود، (۱۳۶۷ش). شرح فصوص و الحکم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق). الکافی، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامی.
۳۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۶. _____ (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۳۷. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۹ش). میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دارالحدیث.
۳۸. مختار عمر، احمد (۱۳۸۵ش). معنی شناسی، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی.